



## سوره مبارکه فلق

جلسه سوم: ۹۳/۹/۲۹

- سوره مبارکه فلق:

این سوره به ما می‌فهماند که نشانه‌هایی برای هر «سیر» و «صبر»ی وجود دارد.

✓ سیر: حرکت

✓ صبروریت: شدن

- مراتبی از «شدن» در هر موجودی هست. این موجود ممکن است:

- مخلوق غیر انسان باشد. مانند کوه، دشت و ...
- انسان

• موضوعاتی که قوام آن به دست انسان است. مانند خیال و تصورات انسان (مجموعه علمی که انسان می‌تواند آن را احصاء کند)

- به این صورت «فلق» قلمرو پیدا می‌کند.

- در سوره مبارکه فلق، در قلمرویی صحبت شده است که مجموعه علوم را در برمی‌گیرد. برخی از این علوم مربوط به «پدیده‌ها»ست مانند فیزیک و شیمی، برخی مربوط به علمی است که طب، روانشناسی، جامعه‌شناسی در آن قرار می‌گیرد.

توضیح: تمام موضوعاتی که در درون انسان به وجود می‌آید مانند علوم، همه «مخلوق» محسوب می‌شوند اما مخلوقاتی که در بستر انسان هستند. مثال: صفت بخل و ظلم در بیرون وجود ندارند اما انسان می‌تواند آن را داشته باشد یعنی بخیل و یا ظالم باشد. ما هیچ‌گاه یک کوه را «بخیل» اطلاق نمی‌کنیم.

- این مسئله بدان معنی است که اگر قانونی راجع به مخلوقی گفته شده است، راجع به هر سه حالت از مخلوق است و سرّ تولید علم در قرآن نیز همین موضوع است. چون وقتی قرآن می‌خوانیم، می‌بینیم همه آیات درباره انسان است به استثناء موارد اندکی.

- وقتی در آیات قرآن، در مورد کافران و مؤمنان سخن می‌گویید نمی‌دانیم که چگونه می‌شود از این آیات علم تولید کرد؟ دلیلش این است که نمی‌توانیم مباحثی که درباره موجودات است را از آیات استخراج کنیم. در صورتی که باید آنها را به قاعده خلقت و تکوینش برگردانیم. این سخن معنایش این است که هر آنچه که در عالم انسانی اتفاق می‌افتد در قاعده خلقت نیز اتفاق می‌افتد.

- توجه: دریافت علم به شرطی که بتوانیم از آیات، صفات مخلوقات را به دست آورده و باهم انطباق دهیم صورت می‌گیرد. هر آنچه که در نظام انسانی اتفاق می‌افتد در نظام تکوینی نیز اتفاق می‌افتد اما بروزات آن متفاوت است.

- باید بتوانیم از آیات سیر کلی تکوینی استخراج کنیم. «فلق» موضوعی تکوینی است اما در حوزه انسان آورده شده است.

- توجه: به واسطه وجود «اختیار» در انسان، شرّ و خیر بودن موجودات موضوعیت پیدا می‌کند و حال اگر انسان اختیارش را به خوبی به کار نبرد هر موجودی می‌تواند برایش شرّ شود. این که چه طور می‌شود از تکوین به زندگی انسان و از زندگی انسان به تکوین رسید، مهم است!

- وقتی به «فلق‌شناسی» اشاره می‌شود به مجموعه‌ای از علوم توجه شده که تحت عنوان مخلوق‌شناسی قرار می‌گیرد. در واقع این مجموعه به همان موضوع تولید علم قرآنی اشاره دارد. مهم‌ترین دسته از این علوم، موضوعاتی است که قوام آن‌ها به انسان است. کلیه علوم از قرآن قابلیت استخراج دارد.

\* نکته: فرق مثل و مَثَل:

✓ «مَثَل»: نزول حقیقت در مرتبه‌ای است که به طور طبیعی نمایان‌کننده حقیقت در مرتبه‌ای بالاتر است و ربطی به مَثَل ندارد.

✓ «مثل» یعنی شبیه.

- به عنوان مثال، برای فهم قدرت خدا می توان در مرحله نازل تر به ربوبیت والدین نسبت به فرزند توجه کرد اما می دانیم که ربوبیت آنها مثل خدا نیست بلکه مثلی از خداست.

### ادامه توضیحات راجع به فلق؛

- گفتیم «فلق» یعنی حرکت و ممکن است منظور از حرکت، آن حرکتی که در ذهن ماست نباشد زیرا ممکن است این حرکت در مورد مخلوقاتی به کار برده شود که در لایه جسمانی نباشند.

- منظور از «حرکت» یعنی یک مخلوق دارای «قدر» مشخصی است که وضعیت موجود و وضعیت قبل و بعد، یا اول و آخر، یا ظاهر و باطن برای آن متصور می شود. لذا یک وضعیت نسبی نیز در آن وجود دارد و وضعیتش نمی تواند مطلق باشد.

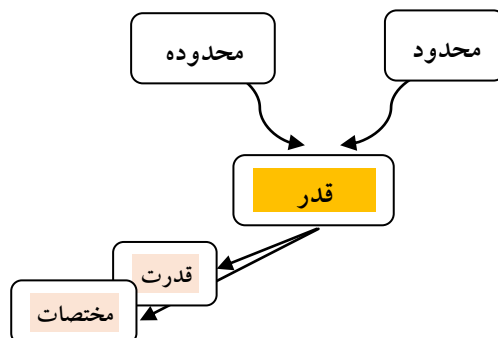
- هر چیزی که به طور طبیعی وضعیت زمان به آن می خورد «قبل و بعد» و «ظاهر و باطن» دارد.

- «صفت‌ها» نسبی هستند. مثال: صفت «بالا و پایین» که به نسبت چیزی تعریف می شوند و هیچ گاه وضعیتشان مطلق نیست.

- توجه مهم:

❖ مخلوقاتی که «من امر رب» هستند مانند «روح» در این نظام حرکت بررسی نمی شوند یعنی برای آنها اول و آخر و قبل و بعد و ... تعریف نمی شود.

- هر چیزی که محدود باشد و محدوده داشته باشد، به این معناست که «قدر» دارد و به همان اندازه که قدرت دارد مختصات پیدا می کند. یعنی با بقیه محدودها در کنش و واکنش قرار می گیرد، زیرا محدود است و شیئی که محدود است با محدودهای دیگر ارتباط برقرار می کند و «اثرگذاری و اثرپذیری» دارد.



- توجه:

✓ محدود: یعنی خودش حد دارد.

✓ محدوده: یعنی قلمرو دارد.

- توجه: «موجود» یا محدود است یا نامحدود و اگر نامحدود بود به آن «وجود» گفته می شود. و فقط خدا و امرش نامحدود هستند.

- در بین مخلوقات رتبه بندی وجود دارد. از مجردات شروع می شود مانند ملائکه تا ....

- توجه: آنهایی که وابستگی به نظام اسباب ندارند جزء «قدر» محسوب نمی شوند و نامحدود هستند. زیرا اسباب در واقع وسائط هستند. «وسائط» به معنای وسط بودن است زیرا آنها نه خدا هستند و نه مانند مخلوقاتی که محدود و محدوده دارند.

- «اسماء الله» مخلوق هستند ولی قدر ندارند زیرا «قبل و بعد»، «اول و آخر»، «ظاهر و باطن» ندارند زیرا احد، صمد و ... هستند. در واقع اینها جزء اسم هستند و «اسم» نیز مخلوق است. زیرا اسم اگر مخلوق نبود، تنوع نداشت.

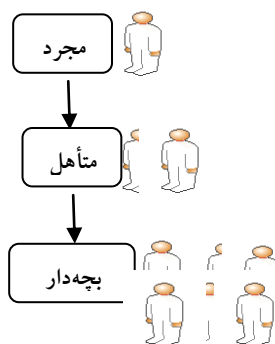
- در سوره فلق وقتی «ما خلق» مطرح می شود منظور مخلوقاتی که در فضای مجرداتند، نمی باشد بلکه منظور «ما خلقی» است که قدر دارد و اگر بخواهیم مخلوقاتی که «من امر رب» هستند را نیز در این دایره بیاوریم، در تعبیرهایی که بعداً به کار می بریم دچار اشکال می شویم. مانند اینکه آیا «روح، قرآن، رسول و ... شر دارند؟!!!!!» یعنی دچار حرف های عجیب و غریب خواهیم شد.

- اگر هم درباره قرآن، داشتن شرّ به کار می‌رود، به این دلیل است که منظور در ساحت کلام انسان نازل شده است نه در ساحت کلام خدا زیرا درباره رحمت محض هیچ شائبه‌ای از شرّ وجود ندارد.

- باید راجع به «وسائط» همان را بگوییم که در مورد «خدا» می‌گوییم. بعضی از مطالب در سیاق روایی و ادبیات و عُرف قرآن نیامده است. مثلاً خدا نمی‌گوید: «قل اعوذ من ربی»، بلکه می‌گوید: «قل اعوذ برب الفلق».

- نظام شرّ در دایره مختصات و محدوده، محدود به انسان است. ممکن است کسی بگوید که انسان نظام اختیار دارد که اگر از نظام اختیارش درست استفاده کرد، مخلوق برایش شرّ ندارد و اگر استفاده نکرد قرآن و خدا برایش شرّ دارد. ولی بحث بر سر این است که در دایره محدودیت‌ها و محدوده‌ها اقتضای دریافت رحمت و یا از دست دادن رحمت پدیدار می‌شود یعنی محدوده‌ها با هم می‌جنگند و رحمت نازل می‌شود. «رحمت و روح» همیشه و پیوسته نازل شدنی است و هیچ کم و کاستی ندارد و از هیچ کسی دریغ نمی‌کند و حال آن چیزی که خود را لایق دریافت و یا عدم دریافت می‌کند «محدوده و محدودیت» و کُنش و واکنش بین این دو است زیرا رحمت خدا ثابت است.

- مثال: آدم مجردی را در نظر بگیرید که متأهل می‌شود. او ابتدا محدودیت‌هایی دارد و پس از ازدواج محدودیت‌هایش بیشتر می‌شود و یا به عبارتی دیگر فضای محدودیت‌هایش عوض می‌شود و سپس بچه‌دار می‌شود که باز محدودیتش تغییر می‌کند. توجه: روحی که نازل می‌شود و ساقط می‌گردد، «ثابت» است و کم و زیاد نمی‌شود و این فرد است که با تغییر محدوده‌ها و محدودیت‌هایش از این روح ثابت بیشتر حظّ و بهره می‌برد.



- ما هر چه قدر بتوانیم دیواره محدوده‌ها و محدودیت‌ها را بشکنیم، از رحمت خدا بیشتر بهره‌مند می‌شویم و هر قدر محدودتر باشیم بهره‌مان از رحمت کمتر است و اگر خراب کنیم دچار لعن ابدی می‌شویم.

- همه ما مستحق دریافت عالی‌ترین علوم عالم، هستیم به شرط این که محدوده‌ها و محدودیت‌ها را بشناسیم و بشکنیم.

- «رحمت» و «لعنت» دو ویژگی‌ای هستند که در میدان انسان تبدیل به «رحیمیت» می‌شوند یعنی توانایی انسان رحمت را تبدیل به رحیمیت می‌کند. «رحیمیت»، رحمت همراه با هدایت است.

- «رحمت» و «لعنت» فقط در حوزه انسان تعریف می‌شوند.

- رحمت الهی دو حالت دارد:

۱- توأم با هدایت که به آن «رحیمیت» گویند. ۲- فاقد هدایت که به آن «لعنت» گویند.

- توجه: فرستنده رحمت الهی ثابت است ولی گیرنده رحمت که ما هستیم، شدیداً احتیاج به کنترل دارد و هر تغییری هست باید در گیرنده باشد.

- هر تغییری در عالم خلق اتفاق بیفتد میزان بهره‌مندی را از رحمت خدا تغییر می‌دهد، کم یا زیاد می‌کند.

- نکته: هر جا محدودیت به کار می‌رود می‌توان به جای آن «قدر» گذاشت و هر جایی محدوده به کار می‌رود می‌توان به جای آن «سبیل» قرار دارد.

- ترکیب دو واژهٔ محدوده و محدودیت، «شاکله» نامیده می‌شود.

- «شاکله» عبارت است از محدوده و محدودیت‌ها و می‌توان اسم این درون‌مایه را «قدر» گذاشت.

- برای تغییر در محدوده (سبیل) و محدودیت‌ها (قدر) یک سری قوانین وجود دارد:

۱- کشف قوانین و بهره‌مندی از آن قوانین. (یعنی دعای عملی و ما مأمور شده‌ایم که دعای عملی داشته باشیم)

۲- انسان گاهی می‌پندارد که خداوند فقط می‌تواند از طریق محدوده‌ها و محدودیت‌ها کاری را انجام دهد و حتی خدا هم نمی‌تواند این محدوده‌ها و محدودیت‌ها را برطرف کند و این قطعاً شرک است.

- یعنی با این که انسان مأمور شده به کشف قوانین و اتخاذ اسباب در برطرف کردن محدودیت‌ها و محدوده‌ها، اما باید قائل به این باشد که اگر خدا اراده کند هیچ محدوده و محدودیتی نیست.

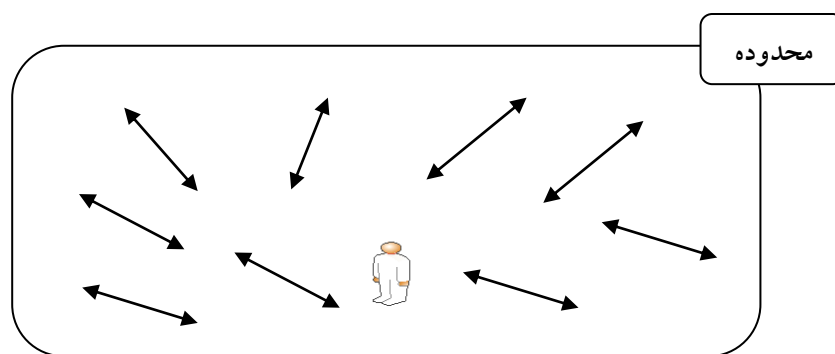
- لذا دعا دو حیثیت پیدا می‌کند:

✓ یک حالت با کشف قوانین است و توسل به اسباب به اذن خدا

✓ حالت دوم با شکستن محدوده و محدودیت‌ها بدون در نظر گرفتن قوانین.

- در سوره مبارکه مریم، دعا را به عنوان سبب رفع و دفع محدودیت‌ها و محدوده‌ها معرفی می‌کند. یعنی شأن دعای انسان را آن قدر بالا می‌برد که قدرت برداشتن همهٔ محدودیت‌ها و محدوده‌ها را دارد. چنین اراده‌ای حاصل «نماز» است و مربوط به مصلّین می‌باشد که رمز و رازش در سورهٔ مبارکهٔ مریم بیان شده است.

- بر اساس مطالب مطرح شده «شرّ ماخلق» در قلمرو محدودیت‌ها و محدوده‌ها قرار می‌گیرد و شرّ می‌شود، زیرا شرّ عدم بهره‌مندی صحیح از اختیار است زیرا کُنش و واکنش‌ها در یک فضای محدودی اتفاق می‌افتد که بحث ما راجع به این قلمرو است و بیرون از این فضا قلمروی ارادهٔ خداست که راجع به آن بحث نمی‌کنیم.



- «قدر» به مجموعه درونیات و «سبیل» به مجموعه بیرونیات اشاره دارد و استفاده هماهنگ و متناسب از این دو مجموعه، «موجود» را به سمت بی‌نهایت میل می‌دهد. استفاده هماهنگ یعنی فرد متناسب با اینکه در شرایط نعمت یا تقدیر رزق قرار دارد میزان بهره‌برداری خود را از امکانات و قوای درونی و بیرونی به نسبت هم متفاوت کند.

\* گفتیم:

- سیر و صبروریت (یعنی حرکت) یک موجودی که قبل و بعد، اول و آخر، ظاهر و باطن دارد.

- در سوره مبارکه فلق، سه محدوده و محدودیت را به عنوان نقص و عیب برای انسان بیان کرده است: (اینها موانع هستند) عوامل ایجاد اختلال در حرکت یعنی سیر و صبروریت یک موجود دچار موانع شده است این مانع ممکن است غاسقی، حاسدی، نفاثاتی باشد:

- غاسق
- حسد
- نفاثات

### \* توضیح غاسق:

- غاسق: به معنای ظلمت و تاریکی است. فرق ظلمت با غاسق به علت «فراگیر بودنش» می باشد. به ظلمتی گفته می شود که به عنوان مانع حرکت است و آن حرکت را دچار اختلال می کند. یعنی فرد کاری کرده که محدودیتی برای خود ایجاد نموده که در آن جهل پیدا کرده است.

- غاسق، ابهام در مقاصد، همراه با تنوع و تعدد در مقاصد است.

- محدوده و محدودیت یک موجود «عدم شناسایی نسبت به حرکت» در فرد ایجاد می کند، فرد نمی داند کدام مسیر را برود. جهل عدم علم است. (ابهام در مقاصد)

- اگر در مقاصد و مسیر ابهام داشته باشیم حرکت متوقف و مسیر و مقصد نامعلوم می شود.

- وقتی غاسق مطرح می شود، ابهام در مقاصد می آورد.

- موانع که مطرح شود، اختلال در سیر و صبروریت ایجاد می کند.

- نکته: نوعاً اتفاقاتی که در زندگی مشاهده می کنیم، مخلوطی از این سه عیب و نقص است و خالص نمی باشند. لذا باید هر کدام از این موانع را جداگانه فهم کنیم تا هرگاه در زندگی به مانعی برخوردیم بتوانیم آن‌ها را تفکیک کرده و هر قسمت را جدا کنیم.

- انسان یک سیر در طبیعت دارد و سیری هم در فطرت، و ممکن است این حالات فطرت را مختل کند و این باعث اختلال بین حرکت طبیعی و فطری شود.

- «غاسق» و «نفاثات» و «حسد»، عوامل ایجاد اختلال در حرکت هستند.

- وقتی گفته می شود: «سیر و صبروریت» یعنی برای آن مقصد و مسیر در نظر می گیریم.

- وقتی گفته می شود «غاسق»، مقصد در آن مهم است لذا ابهام در «مقصد» ایجاد می شود یعنی مسیرهای مختلف نیز گم می شوند.

- یکی از موارد غاسق، تنوع و تعدد مقاصد است، چون تنوع و تعدد در مقاصد ایجاد می شود انسان دچار حیرت در مقاصد می شود و برآیند این حیرت «توقف» در مسیر رشد معنوی است در حالی که مسیر طبیعت و تکوینی در انسان در هر حالی ادامه دارد و این گونه است که سیر فطری دچار اشکال می شود. اگر اختلال در رشد فطری ایجاد شود و رشد فطری متوقف گردد، دیگر سیر نداشته و تعارض ایجاد می کند لذا مقاصد از حالت طولی بودن به حالت عرضی بودن تنزل پیدا می کنند و انسان برای کاری که می خواهد انجام دهد به چه کنم چه کنم هایی در مقاصد می افتد.

- مقصد در قرآن «رسیدن به عبودیت در لحظه» است. خدا مقصدهای کلی را زیاد طرح نمی‌کند و مشکل ما بیشتر در مقصدهای جزئی است. گام اول در قرآن، حقیقت مقصد است، به همین دلیل مقصد و مسیر با هم است.
- گم شدن در مقاصد یا در مسیرها وابسته به فعالیت نظام اختیار و تفکر در انسان است. عمده اتفاقی که در سیستم انسان می‌افتد در درجه اول به خاطر «فعال نبودن نظام اختیار» است و فعال نبودن نظام اختیار در انسان به علت «فعال نبودن تفکر» در انسان ایجاد می‌شود.
- اصلی‌ترین کار «غاسق» این است که مانع فعال شدن «قوه اختیار یا قوه تفکر» می‌شود.

### \* توضیح نفاثات:

- نفاثات به گره‌ها و پیوندها اشاره دارد.
- یعنی مواعی هستند که موجود (حرکت‌ها، سیرها، صیرها) وقتی در تعامل با دیگران (اشیاء، اشخاص) قرار گیرد، ایجاد می‌شود.
- یک سری از آسیب‌های انسان مربوط به «تعاملات» او می‌شود. اگر تعامل غیر معقول و غیر منطقی شود، سست خواهد شد.
- هرچقدر تعامل غیر معقول و غیر منطقی باشد اثرپذیری آن از محیط بیشتر می‌شود. اگر تعاملات به سمت معقول و منطقی شدن برود اثرپذیری‌اشان از محیط کمتر می‌شود. هرگونه تعلقات نامعقول، اختلال است. وقتی در تعاملات انسان در جایی اشتباه صورت گیرد به بقیه تعاملات انسان هم منتقل می‌شود. هرگونه تعقل نامعقول را جزء اختلال محسوب می‌کنیم.
- علامه مصطفوی، «نفاثات» را آب دهان معنی کرده‌اند یعنی می‌توان دریافت که متکی به مبنایی نیست. یعنی وقتی تعامل سست می‌شود بر اساس یک مبنای محکم و درستی این اتفاق نمی‌افتد بلکه با یک آب دهان و یا فوت می‌تواند سست شود.
- نکته: هرگاه در جایی تعاملمان را با کسی قوی کنیم قطعاً در تعاملات دیگرمان نیز اثر دارد. مثلاً اگر رابطه‌امان را با همسرمان خوب و قوی کنیم، رابطه‌امان با فرزندانمان نیز قوی می‌شود.
- روایت داریم: اگر بین محبت دو دوست اختلالی ایجاد شد بدانید حتماً یکی از آنها گناهی انجام داده است. (تعلق نامعقول باعث ضعف پیوند است).
- ارتباط یا قطع ارتباط با هر فرد ممکن است به خاطر گناهایی باشد که یکی از طرفین دارند.

### \* توضیح حاسد:

- درباره حاسد، بحث «نعمت» مهم است.
- نعمت: به بهره‌مندی و حظّ (رضایت‌مندی) از امکانات «نعمت» گویند. حال ممکن است نعمت با دارایی باشد یا با نداداری. یعنی ممکن است کسی به جای داشتن امکانات با چیز دیگری خود را بهره‌مند کند. مثال: اگر پول نداشته باشیم و مجبور شویم پیاده تا سر کار برویم، این نداشتن پول سبب می‌شود که حظّ ما از نعمت پول که بعداً به دست می‌آوریم بیشتر شود و قدر پول را بیشتر بدانیم.
- در نعمت الزاماً «وجود» یک شیء ملاک نیست بلکه «بهره» از شیء مهم است.
- نعمت به بهانه امکانات در انسان به وجود می‌آید در واقع امکانات بهانه‌ای می‌شود برای انسان که بهره‌های درونی‌اش فعال شده و خوش گردد.
- «حاسد» زائل‌کننده نعمت است نه زائل‌کننده امکانات، زائل‌کننده بهره‌مندی و خوشی است که توسط خود انسان زائل می‌شود.
- علتش هم این است که فرد فکر می‌کند بهره‌مندی مربوط به بیرون و اشیاء است در صورتی که بهره‌مندی درونی است و بهره‌مندی

توسط خود فردی که مورد حسد قرار گرفته است زائل می‌شود نه توسط حاسد. حاسد اثر القایی دارد یعنی کاری می‌کند که فرد از امکاناتش بهره نبرد و به او خوش نگذرد. انسان احساسش این است که حاسد امکانات بر است در حالی که اینطور نیست.

- حاسد و محسود می‌پندارند که می‌توانند محدوده‌های نعمت را تنگ کنند.

- برای پناه بردن از شر حاسد باید بدانیم:

✓ نعمت به داشتن امکانات نیست.

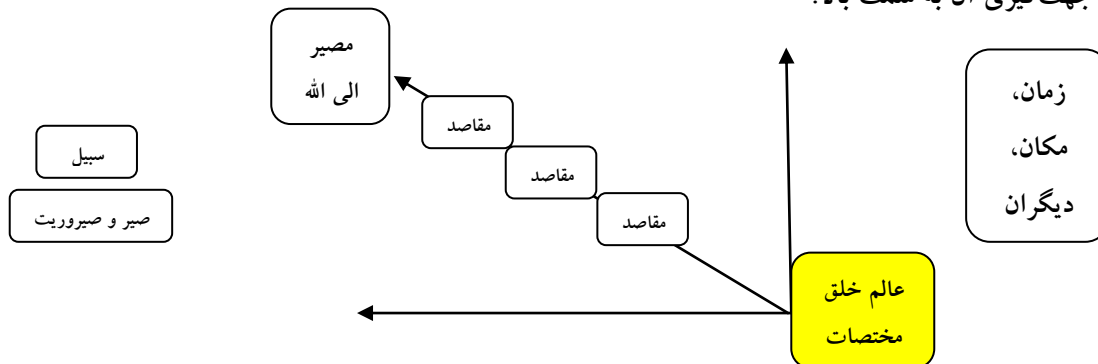
✓ بعضی‌ها حسود نسبت به خودشان هستند زیرا امکاناتی دارند اما کاری می‌کنند که نه تنها امکاناتشان به نعمت تبدیل نمی‌شود بلکه امکاناتشان از بین برود.

✓ نعمت نسبت به ظلمت و تعاملات این است که حس فرد نسبت به مقصد و مسیر و امکانات است.؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

✓ انسان می‌تواند امکانات نداشته باشد، اما خوش باشد.

## زندگ دوم:

- هر آنچه در عالم خلق وجود دارد دارای مختصات است به این معنا که «زمان، مکان، دیگران و ...» در آن تأثیر دارد هم در پیدایش و هم در جهت‌گیری آن به سمت بالا.



- انسان در دنیا، مقاصدی دارد و «مقصدش» در این سیر و صیوریت، عبودیت است. در مقصدهای جزئی انسان، باید عبودیت تحقق پیدا کند. این انسان در دنیا، «سبیل (اختیار)» و «سیر و صیوریت» دارد به سمت خدا. (صیر یعنی شدن به سمت خدا).

- حرکت به سمت خدا برای همه موجودات است اما «اختیار» در انسان در این حرکتش به سمت خدا، تأثیر فراوانی دارد.

- انسان در مسیر سیر و صیوریت خود به سمت «الی‌الله» دچار سه آسیب می‌شود:

۱. عدم فهم
۲. تعاملات با دیگران
۳. حظّ از امکانات.

- اینها در دو بعد «شرایط زمانی» و «پیشرفت و تکامل» بررسی می‌شود.

سؤال: چرا می‌گویند: حسود فقط القاء می‌تواند کند و نعمت را از انسان نمی‌تواند زائل کند؟

پاسخ: زیرا واژه «نعمت» ناظر بر بیرون نیست بلکه نعمت ناظر بر حال و خوشی انسان از یک امکان است. به عبارتی درک رضایت است. یعنی علم به امکانات است. حال اگر فرد این امکان را نداشته باشد، خدا به او قدرتی داده است تا بتواند جایگزین کند. نظام هستی، نظامی است که جبران دارد. نظام انعطاف است این نیست که همه خوشی در داشتن یک چیز باشد می‌توان چیزی را نداشت ولی خوش بود. نعمت زائل شدنی نیست. لذا حسود نمی‌تواند خوشی انسان را زائل کند.

- در قرآن نعمت در جاهای مختلف به حالت‌های مختلف آمده است:

- ۱- یکی از آنها در سوره مبارکه فجر است که نعمت را در مقابل «فَدَرَ عَلَيْهِ» ذکر می‌کند که این یک مرتبه‌ای از نعمت است.
- ۲- در سُور مبارکه مریم و حمد و نساء «انعم الله علیه»، نعمت را «هدایت و در صراط مستقیم بودن» مطرح می‌کند.
- ۳- در سوره مبارکه تکوین، نعمت را «ولایت و دین» معرفی می‌کند. معلوم می‌شود که «نعمت در قرآن» معانی مختلف دارد ولی اصل نعمت که در قرآن آمده است: «رحمت‌های الهی» قابل احصاء مساوی با نعمت می‌شود.

**تعریف نعمت با توجه به قرآن: «رحمت‌های الهی قابل احصاء» که ممکن است جنبه مادی به خود گیرد و یا جنبه معنوی.**

- توجه: در تعریف نعمت از قرآن «رحمت» مهم است و موضوعیت دارد. این تعریف از نعمت با تعریفی که در التحقیق آمده متفاوت است.

- در تعریف بالا، یعنی هر جایی که رحمت تشخص و شناسنامه پیدا کرد، به آن «نعمت» می‌گوییم و «رزق» مصداق نعمت است. تشخص پیدا کردن رحمت به این معناست که معلوم شود رحمت مال چه کسی است و کارکرد آن چیست؟  
- اگر رحمت بخواهد تشخص پیدا کند، باید در وجود انسان اتفاق بیفتد.

- انسان قابلیت یافته است که با ادراک و عمل خود از هستی و زندگی بهره‌مند شود و رحمت‌های الهی را قابل احصاء نماید یعنی انسان موجودی است که می‌تواند پی‌درپی رحمت دریافت کند و تشخص به آن دهد و تبدیل به نعمتش کند.

- نکته: چون نعمت به رحمت وصل است لذا از جهت وصل به رحمت بودن، باقی است یعنی در ذات خودش بقا دارد و محو نمی‌شود. وقتی نعمت را به چیز ثابتی وصل می‌کنیم آن چیز ثابت، باعث باقی بودن نعمت می‌شود. البته ممکن است در جاهایی این نعمت مخفی شود، مانند غیبت امام زمان (عج) که نعمت مخفی است ولی جاری می‌باشد.

- در قرآن دستگاه تبدیل کننده رحمت به نعمت، «صلوات» است. اگر یک «الف» به آن اضافه کنیم تبدیل به «صلوات» می‌شود. (در سوره مبارکه مریم، داستان صلوات آمده است). یعنی «نماز» تبدیل کننده می‌شود و به همه نعمت‌های مادی جنبه معنوی می‌دهد و آنها را باقی می‌کند.

**- نکته مهم: اگر به نعمت این‌گونه که در بالا آمده نگاه شود، «حسود» دیگر نمی‌تواند نعمت را زائل کند.**

- اولین حسدی که در عالم تحقق پیدا کرد حسد شیطان به حضرت آدم بود ولی نتوانست نعمتش را بگیرد. جریان هبوط چیز دیگری است. هبوط تأخیر انداخت اما در ازای این تأخیر، «توبه»، «کلمات» و ... نازل شده است، یعنی به واسطه حسد شیطان رحمت‌های دیگری بلافاصله احصاء شده است. لذا حسد شیطان نه تنها رحمت را زائل نکرد بلکه رحمت‌های دیگری را هم فراهم کرد.

- نکته: در سوره مبارکه ابراهیم، کفر را در مقابل سپاس از نعمت به کار برده است.

- صفحه ۱۲۹ صحیفه علویه دعایی است به نام «ثناء و مناجات با پروردگار» که بسیار عالی است. این دعا «تعامل انسان با انواع رحمت خداست» و در این دعا نشان می‌دهد چگونه می‌توان هر حادثه‌ای که برای فرد اتفاق می‌افتد را به نعمت تبدیل کرد.

- این دعا از بعضی جهات از دعای کامل نیز باشکوه‌تر است. این دعا آنقدر والا است که می‌توان آن را پدر بزرگ زیارت شعبانیه دانست. یعنی مناجات شعبانیه فرزند این دعا حساب می‌شود.

- این دعا حتی به فردی که گناه کرده است یاد می‌دهد چگونه آسیب ناشی از گناه را تبدیل به یک رحمت قابل احصاء، یعنی «نعمت» کند.

- در این دعا انواع بلاغت‌ها مانند تشبیه، استعاره و ... استفاده شده است. مثال از بلاغت در این دعا: «محاسن لطفک، مکارم عطفک» یعنی «اگر من از محاسن لطف تو محروم شدم، به مکارم عطف تو پناه می‌برم».



- انواع پناه بردن را در این دعا، دانه دانه مطرح می‌کند.
- از خدا بخواهیم تا فهم این دعا را در ظرفمان بریزند.
- امیرالمومنین (ع) در علم بسیار شاهکار هستند و تمام شاهکارشان را در دعا آورده‌اند.
- سطح نعمت در قرآن بسان خورشیدی است که به فرض کسی بخواهد با تیرکمان آن را مورد هدف قرار دهد، که این حرکت بسیار مسخره است.

### ادامه بحث از زاویه‌ای دیگر:

- وقتی حرکت موجود را بررسی می‌کنیم، به بخشی از خود موجود که بیان‌کننده وضعیت قبل و بعد است را «فلق» می‌گویند. یعنی فلق خود آن موجود، محصول حرکت است که بیان‌کننده وضعیت قبل و بعد می‌باشد. «اول و آخر»، «ظاهر و باطن» یعنی بخشی از موجود که بیان‌کننده اول و آخر و بیان‌کننده ظاهر و باطن است به این معنا که اگر جایی ظاهر است می‌تواند دلالت دهد به باطن و اگر جایی اول است می‌تواند دلالت دهد به آخر و اگر جایی قبل است می‌تواند دلالت دهد به بعد.
- اگر انواع حرکت موجود را بررسی کنیم «انواع فلق» را می‌توانیم کشف کنیم.
- انواع حرکت را می‌توان از قرآن استخراج کرد:

#### ۱. خلق اول: شب و روز

توضیح: ظهور حرکت زمین را از شب و روز می‌توان فهمید. حرکت اول که «لیل یغشی» و «نهار تجلی» می‌یابد. فلق در اینجا همان سپیده دم است یعنی لحظه‌ای که شب به روز تبدیل می‌شود. شب و روز یک حرکت ممتد آرام آرام از نهفته به آشکار و برعکس است که پیوسته‌اند و فلش همان موقعی است که آشکاری هویدا می‌شود و آشکاری در این سیر خیلی نمایان است.

#### ۲. خلق دوم: مراحل تکمیل موجود در جنین و بعد جنین تا اجل مسمی.

توضیح: یعنی تراب بوده، نطفه شده، بعد علقه، بعد خلق آخر و بعد میّت می‌شود. در خلق دوم مراحل این‌گونه است که بین هر کدام از مراحل فاصله زیادی وجود دارد و هر کدام از این مراحل فلق برای مرحله دیگری است.

#### ۳. خلق سوم: یک رخداد اثرگذار که موجب ایجاد پدیده‌های دیگر می‌شود مثل باران که رویش گیاهان را موجب می‌شود.

توضیح: در این نوع، رخداد اثرگذار، خیلی مهم است. در دو حالت قبلی رخداد اثرگذار دیده نمی‌شد ولی در اینجا نمایان است مثلاً وقتی ابر می‌آید، به وجود «رویش» پی می‌بریم (سوره مبارکه رعد). در اینجا «فلق»، خود آن رخداد اثرگذار است یعنی در واقع «عامل». با این‌که متعلق پدیده نیست اما باعث رونق می‌شود. یعنی این خلق مربوط به رخدادهای اثرگذار است و خود عامل می‌شود فلق.

#### ۴. خلق چهارم: رخداد دیگر ماه است.

توضیح: ماه قمری، تغییر را به ما نشان می‌دهد زیرا هر شب به گونه‌ای است. از وضعیت قرار گرفتن ماه در برابر خورشید می‌شود فلق را فهمید. ماه در نظام ولایت، «تلاوت» است یعنی ماه از خودش هیچ شأنی ندارد فقط انعکاس می‌دهد و از نحوه انعکاس دادن آن می‌توان به موضوعات پی برد. مثلاً وقتی امام معصوم راجع به موضوعی سکوت می‌کند و راجع به موضوعی دیگر حرف می‌زند، یعنی در واقع از وضعیت قرار گرفتن آن شیء به نسبت نظام ولایی حقیقی برایتان انکشاف

می‌شود. در واقع فلق‌اش در نحوه قرار گرفتن ولیّ خدا می‌باشد یا آن کسی که حکم خدا را می‌دهد. فلق در اینجا تبعیت از ولیّ است، همین که فرد از ولیّ خدا تبعیت کرد، فلقش زده می‌شود.

- سوره مبارکه نمل و قصص برای پیدا کردن مصادیق فلق خوب هستند.

- (انشاء... جلسه آینده نحوه تأثیر شرور در هر یک از اینها بررسی خواهد شد.

اللهم صل على محمد وآل محمد والحمد لله رب العالمين